

بررسی آرایه‌های بدیع معنوی در آثار منظوم خاکسار ابهری با تکیه بر کتاب «کهنه خرابات» او

حسن رجبی^۱، محمد غلامرضایی^۲، تورج عقدایی^۳ و نزهت نوحی^۴

چکیده

بدیع یکی از شاخه‌های اصلی علوم بلاغت است که از وجوه تحسین کلام بحث می‌کند. در این مقاله، صنایع معنوی بدیعی به کار رفته در اشعار خاکسار ابهری، با تکیه بر مجموعه شعر "کهنه خرابات" با دقت بررسی گردیده است. سپس، آرایه‌های بدیع معنوی، بر اساس بیشترین بسامد، با ذکر نمونه تنظیم و در پایان، نتیجه‌گیری شده است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که در حوزه بدیع معنوی مراعات نظیر، تضاد، تلمیح و تضمین بیشترین بسامد را دارد. کاربرد دیگر روش‌های بدیع معنوی بسیار نادر است، استفاده از آرایه‌های معنوی نسبت به آرایه‌های لفظی بیشتر می‌باشد. در مجموع مهم‌ترین ویژگی غزلیات خاکسار، علاوه بر فصاحت و بلاغت و انسجام استفاده از صنعت ابداع می‌باشد، یعنی در اغلب ابیات چند صنعت به کار رفته است. هدف از این پژوهش، تعیین و انتخاب نمونه‌هایی از آرایه‌های بدیعی معنوی در غزلیات خاکسار ابهری، با استفاده از کتب بدیعی معتبر فارسی و با تکیه بر کتاب «کهنه خرابات» او بوده است.

کلید واژه‌ها: شعر فارسی، غزل، خاکسار ابهری، بدیع معنوی.

^۱ - دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران. (برگرفته از رساله دکتری)

^۲ - استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران. (نویسنده مسؤل)

dr.mgholamrezaei@gmail.com

^۳ - دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران.

^۴ - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران.

مقدمه

«مرحوم غلام‌علی خاکسار ابهری فرزند تاری وردی یکی از چهره‌های ادیب و سرشناس ابهر و نواحی بود، که در سال ۱۳۱۲ در شهرستان ابهر از شهرهای استان زنجان متولد و در سال ۱۳۷۴ در بهشت کبری همان شهر به خاک سپرده شده است.» (فخیمی، ۱۳۷۶: ۲۱۷-۲۱۴)

«وی بعد از گذراندن دوران تحصیلات ابتدایی در زادگاهش، ابهر، به تهران مهاجرت کرد و در زمان تحصیل در دبیرستان، در انجمن‌های ادبی آن شهر با شاعران مطرح آن دوران آشنایی یافت و مصاحبت نمود. در دوران اختناق پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، در کنار طنزپردازان بزرگی همچون ابوالقاسم حالت و برادران توفیق، چندی با روزنامه توفیق در طنزپردازی درحوزه اجتماعی-سیاسی همکاری کرد. در این دوران آثار طنزآمیز خود را با نام‌های مستعاری چون: پشم‌الملک، پشم‌الملک ابهری، راسکاخ، خارخاسک، بیچه گل مولا و... منتشر می‌کرد و گاهی به دلیل طرح مطالب نیش‌دار، مورد بازجویی و آزار عمال حکومت پهلوی، واقع می‌گردید... همچنین چندین سال در رادیوی ملی ایران، نویسنده برنامه‌های زن و زندگی، خانه و خانواده، کشاورز و داستان شب بود. وی به مدت شانزده سال در رسته اداری آموزش و پرورش به خدمت مشغول و چندی پیش از آن نیز، مدتی محدود با اداره آبادانی و مسکن همکاری می‌کرد. خاکسار در شامگاه سیزدهم بهمن ماه سال یک‌هزار و سیصد و هفتاد و چهار شمسی، مصادف با ایام ماه مبارک رمضان و در پی یک بیماری مزمن ریوی، به ناگاه قلبش از حرکت باز ایستاد و در شصت و دوسالگی به سرای باقی شتافت.» (رجبی، ۱۳۹۸: ۱۲)

«آثار نظم و نثر او به ترتیب سال چاپ و انتشار چنین است:

شوره زار: چندین قطعه شعر و چند داستان کوتاه (۱۳۳۷)؛ قبول-تجدید-رد: چند داستان کوتاه و خاطره (۱۳۳۸)؛ خاک بر سرعشق: نظم و نثر انتقادی (۱۳۳۸)؛ زنجیر: نظم و نثر فارسی و تورکی محلی (۱۳۳۹)؛ ملا ظفر: رمان بلند (۱۳۵۲)؛ کهنه خرابات: مجموعه اشعار (۱۳۷۲)؛ صبر و چکش: رمان بلند (۱۳۸۰)؛ و چندین اثر دیگر به نظم و نثر که در بین سال‌های ۱۳۳۷ تا ۱۳۵۲ به

چاپ رسانده است؛ همچنین دیوان اشعار او شامل اشعار قدیم و منتشر شده و تازه یافته که بیش از پنج هزار بیت از انواع قالب‌های شعر فارسی است، در رسالهٔ دکتری نگارنده مدون و مندرج گردیده است.

خاکسار در بیش‌تر قالب‌های معروف و رایج شعر فارسی به زبان فارسی و ترکی محلی، طبع‌آزمایی کرده و اشعار فراوانی از خود به یادگار نهاده است؛ اما عمدهٔ اشعارش در قالب‌های غزل و قصیده است.

«وی علاقهٔ فراوانی به سرودن اشعار عرفانی، تحمیدیّه و مناجات داشته است. به‌طوری که بیشترین حجم اشعار فارسی نامبرده را بعد از دههٔ چهارم زندگی تا زمان مرگ، اشعاری از این دست تشکیل می‌دهد. مضامین اشعار او— به ویژه در دو دههٔ آخر عمرش— عبارت است از تحمیدیّه، نعت و منقبت پیامبر اسلام (ص) و ائمه معصوم (ع)، نیایش، مناجات و غزلیات عرفانی. وی تا حدود زیادی به نوعی رمانتیسم عرفانی گرایش دارد.» (رجبی، ۱۳۹۸: ۱۳)

اهمیت و ضرورت تحقیق

با عنایت به این که در خصوص معرفی و بررسی آرایه‌های بدیعی غزلیات خاکسار ابهری، تا به حال تحقیقی صورت نگرفته و از دید استادان و صاحبان فن بدیع، در پردهٔ اغماض مانده است، نگارنده در صدد برآمد که این موضوع مهم زیبایی‌شناسی را در غزلیات خاکسار به طور کامل مورد بحث و بررسی قرار دهد تا هنرنمایی شاعر از این چشم انداز زیبایی‌شناسانه، مورد توجه ادبا و اهل قلم و تحقیق؛ علی‌الخصوص علاقه‌مندان به علوم بدیعی و بلاغی قرار گیرد.

پیشینه تحقیق

در خصوص آرایه‌های بدیعی و صور خیال به کار رفته در اشعار خاکسار، تاکنون هیچ تحقیقی صورت نگرفته و حتی صاحبان فن نیز در این زمینه بحثی به‌میان نیاورده‌اند. از جمله

آثاری که به زندگی، آثار و شعر و مضامین شعری وی پرداخته است، مقالاتی است که در جراید و مطبوعات کشوری و محلی به چاپ رسیده است، همچنین حسن رجبی (۱۳۹۸) رساله دکتری خود را تحت عنوان تحلیل، تنظیم و تدوین آثار منظوم خاکسار ابهری اختصاص داده است.

روش تفصیلی تحقیق

روش تحقیق، به صورت کتابخانه‌ای و بر اساس توصیفی - تحلیلی است. غزلیات شاعر، به دقت و تأمل کافی مورد مطالعه قرار گرفته و ابیات استخراج شده با آرایه‌های معنوی کتب بدیعی فارسی، تطبیق داده شده است. در مرحله پایانی آرایه‌های بدیعی معنوی استخراج شده، مورد بررسی قرار گرفته است.

بحث و بررسی

خاکسار ابهری، شاعری است که در سلک شاعران غزل سنتی کلاسیک معاصر قرار دارد و ویژگی‌های این نوع غزل را با تمام شاخصه‌های آن -زبانی، ادبی، اندیشه- دارا می‌باشد. وی در اشعار خود به شایستگی از آرایه‌های بدیع بهره برده و در بررسی اشعار او می‌توان تسلط او بر علوم بلاغی - به ویژه علم بدیع- را به‌عینه ملاحظه نمود. این پژوهش به دنبال آن است که برخی از آرایه‌های مهم صنایع بدیع معنوی را در اشعار او یافته و نشان دهد.

۱. ابداع

«در لغت "از نو چیز آوردن و نونهادن" است.» (خان‌محمدی، ۱۳۸۴: ۱۷۱). «ابداع، اختصاص به یک صنعت ندارد می‌توان گفت که این صنعت سرآمد تمام صنایع است و آن را سلامه الاختراع نیز نام نهاده‌اند و اختصاص به صنایع لفظیه و معنویه ندارد یعنی شامل هر دو

می‌شود و آن چنان است که متکلم یا شاعر کلامی گوید یا شعری که در آن چندین صنعت از صنایع بدیعیّه باشد.» (نجف‌قلی میرزا، ۱۳۶۲: ۱۰۷)

بردی ز فلک تا به فلک رشک پری را تا راز ملک بر رخ انسان بگشایی
(خاکسار، ۱۳۷۲: ۶۰)

۱- ۱. تناسب = فلک، ملک، پری و انسان ۲- جناس تام = فلک و فلک ۳- فلک اول = مجاز
۴- تجاهل العارف ۵- ابداع

جای جوهر، زهر هم کردند در کام قلم تا عصای موسی عمران کنند اما نشد

نوش و نیش عشق باهم بود خود کردند میل وصل را هم وصله هجران کنند اما نشد
(همان: ۷۲)

۱- ۲. تضاد = نوش و نیش، وصل و هجران ۲- جناس = وصل و وصله، نوش و نیش
۳- تناسب: جوهر و قلم، زهر و عصای موسی (زهر برای عصا که به مار مبدل می‌شد)، عشق،
وصل، هجران. ۴- ابداع

۲. ارسال المثل

«ارسال، در لغت، فرستادن باشد؛ و مثل، چیزی بود که بدان متمثل شوند؛ و این صنعت در اصطلاح، چنان است که شاعر، بنا بر ازدیاد شهرت، کلام خود را به مثلی مشهور بیاراید.» (واعظ کاشفی سبزواری، ۱۳۶۹: ۱۲۰) «یکی از جمله بلاغت آن است که شاعر اندر بیت حکمتی گوید، آن به راه مثل بود.» (رادویانی، ۱۳۶۲: ۸۳) «این صنعت چنان است که شاعر در بیت خود، مثلی از امثال که دارای حکمتی یا نصیحتی باشد بیاورد.» (نجف‌قلی میرزا، ۱۳۶۲: ۱۶۶)

یأس و امید در دل خاموش من یکی ست قدر گدا و شاه درون کفن یکی ست
بیگانه هم ز نکبت آن آشنا خوش است پیش نسیم، خار و گل هر چمن یکی ست
(خاکسار، ۱۳۷۲: ۴۰)

جزخزف زین موج‌های پر ز کف نآید به کف گوهر از دریا طلب کن ز آن که در مرداب نیست
(همان: ۶۹)

۳. انسجام یا سهولت

«آن است که سخن یک‌دست و هموار و روان و سلیس باشد و سخنی را که بدان صفت است، منسجم گویند.» (همایی، ۱۳۸۳: ۴۰۴) «انسجام عبارت است از آن که کلام سهل‌الترکیب و خوش‌سبک و خالی از عقده و تکلف و در رقت مثل آب روان باشد.» (تقوی، ۱۳۱۷: ۳۰۸)

تجرّد، تمرّد، تأهل، تحمّل دو خط است خوانا به لوح تکامل
تو گل را فراز آمدی یا تو را گل؟ به حکمت چه دانی که در باغ خلقت
به راز تکامل به امر تسلسل... به دانش نخواهی توانست پی برد
(خاکسار، ۱۳۷۲: ۹)

۴. ایهام تناسب

«این صنعت چنان است که دو معنی غیرمتناسب را به دو لفظ تعبیر نمایند که یکی از آن دو لفظ، دو معنی داشته باشد و معنی دومش که غیر مقصود است با معنی آن لفظ دیگر تناسب داشته باشد.» (تقوی، ۱۳۱۷: ۲۳۳). «آن است که الفاظ جمله در آن معنی که مراد گوینده است با یک‌دیگر متناسب نباشد، اما در معنی دیگر تناسب داشته باشد.» (همایی، ۱۳۸۳: ۲۷). ایهام تناسب از جمله صنایع بدیعی معنوی است که در مقایسه با سایر صنایع معنوی از بسامد بسیار بالایی در غزلیات خاکسار برخوردار است.

نیست در بازار هستی قصه سود و زیان هیچ عاقل غیر مجنون سود از این سودا بُرد
(خاکسار، ۱۳۷۲: ۶۰)

واژه «سودا» در این جا سودا تناسبی با «مجنون» تناسبی ندارد؛ اما در معنی دیگر که عشق است با «مجنون» تناسب دارد.

به نقد جمله شادی ها نمی ارزید اگر این غم در این بازار سودایی چرا بودم خریدارش؟
(همان: ۳۳)

واژه «خریدار» غم در این جا، تناسبی با «نقد» جمله شادی‌ها و «بازار» سودایی ندارد، اما با «سودا» که به معنی «غم عشق» است، تناسب دارد.

۵. پارادوکس (متناقض نما)

«علمای بلاغت ما ترفند متناقض نما را نمی‌شناخته و آن را در شمار تضاد آورده‌اند حال آن‌که با آن تفاوت آشکار دارد و برتر از آن است. زیرا در تضاد آوردن دو امر متضاد است بدون آن که متناقض هم باشند در حالی که در متناقض، تضاد در یک امر است نه دو امر.» (وحیدیان کامیار، ۱۳۷۹: ۹۵) آن است که «در سخن کلماتی کنار هم به کار روند که از لحاظ معنی خلاف یک‌دیگرند. این صنعت به صورت اضافی و غیر اضافی به کار می‌رود.» (اسفندیارپور، ۱۳۸۳: ۱۲۴) «متناقض نما یا پارادوکس کلامی است که اجزای آن به لحاظ معنی ضد هم باشند؛ یعنی: در ظاهر حامل مفهومی متناقض است، اما در واقع درست و معنادار و آگاهانه به کار رفته است.» (خان‌محمدی، ۱۳۸۴: ۱۰۰)

شادی به کنج کلبه فقر است در طرب غم چون گدا به مسند سلطان به یک طرف
(خاکسار، ۱۳۷۲: ۶۹)

قسمت ما از ازل جز عشق چیزی بیش نیست غیر ازین در دین آن معشوق کافر کیش نیست
(همان: ۴۷)

لاله نابینا و سوسن لال و نیلوفر کر است کرده گلچین طرفه افسون در گلستان ابهری
(همان: ۵۴)

در مجمع نامحرم و محرم بزن آتش تا مشکل این جمع پریشان بگشایی
(همان: ۶۱)

۶. تبیین و تفسیر

«آن است که متکلم در ضمن عبارت مطلبی آورد که بدون شرح و بیان، ادراک آن نتوان نمود. پس از آن خود به شرح آن پرداخته، مطلب را روشن نماید.» (شمس‌العلمای

گرکانی، ۱۳۷۷: ۱۵۷ و موسوی، ۱۳۸۲: ۵۲)

خاکسار گوید:

| | |
|-----------------------------|-------------------------------|
| در اولاد آدم محبّت نینیی | به قدر کفایت به حدّ تقبّل |
| ز جنّت فروش آدمیّت نزاید | مگر قدری آن هم ز روی تزلزل |
| ترازوی گردون به میزان نماید | به سر در توازن به پا در تعادل |

(خاکسار، ۱۳۷۲: ۱۰)

۷. تجاهل العارف (تشکک)

«تجاهل، در لغت خود را نادان ساختن است، و عارف، شناسا را گویند؛ این صنعت چنان باشد که شاعر چیزی داند، و چنان نماید که نمی‌داند.» (واعظ کاشفی سبزواری، ۱۳۶۹: ۱۳۱). «این صنعت چنان است که متکلم تجاهل کند؛ یعنی: اظهار نادانی کند با این که می‌داند، برای نکته‌ای مثل: مبالغه، توییخ و غیر این‌ها.» (تقوی، ۱۳۱۷: ۲۳۹).

نه فرشته ست به این غمزه به این عشوه ملک، یارب این حور، پری باشد و یا اهرمن است؟
(خاکسار، ۱۳۷۲: ۱۱)

۸. تردید

«اگر لفظی در کلام مکرر گردد و معانی متعدد از آن اراده شود (یعنی مصداق آن در تکرار مختلف گردد و در ترکیب کلام متفاوت گردد چنان که یکی مبتدا و دیگری فاعل باشد) صنعت تردید حاصل است. اگر این تفاوت و اختلاف یاد شده موجود نباشد، صنعت تکرار حاصل است.» (نشاط، ۱۳۴۲، ج دوم: ۲۰۳) «آن عبارت است از این که لفظی را مکرر نمایند و معانی متعدده از آن قصد کنند.» (تقوی، ۱۳۱۷: ۲۵۷)

خاکسارا از چه می‌گویی سخن با سنگ‌ها؟ قیل و قال توست درگوش کران چون قال و قیل
(خاکسار، ۱۳۷۲: ۵۹)

۹. اسلوب معادله

اصطلاحی است که برای اولین بار، دکتر شفیعی کدکنی آن را به‌کار برده است. منظور از اسلوب معادله یک ساختار مخصوص نحوی است که در شعر اعمال می‌شود. شاعر، مطلبی را که غالباً یک مفهوم عقلی و از نوع خبری است، بیان می‌کند و برای اثبات ادعای خود، دلیلی عقلی می‌آورد. «می‌توان (=) میان دو مصراع قرار داد. یعنی هر دو مصراع، دو سوی یک معادله اند و به‌جای هرکدام از آن می‌توان دیگری را قرار داد.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۸۵)

چه دارند این تهی‌دستان که بنمایند با یاران؟
گدا را چیست جز محنت میان دلق و دستارش؟
(خاکسار، ۱۳۷۲: ۳۳)

در کشتی عشق خدا از دل بهل بیم بلا
هرگز مکن با ناخدا چون و چرای بیشتر
(همان: ۳۵-۳۴)

۱۰. مراعات نظیر = تناسب = مؤاخات

«آن است که در سخن اموری را بیاورند که در معنی با یکدیگر متناسب باشند، خواه تناسب آن‌ها از جهت هم‌جنس بودن باشد و خواه تناسب آن‌ها از جهت مشابهت یا تضمین و ملازمت باشد.» (همایی، ۱۳۸۳: ۲۵۷)

آن‌که می‌یافت دُر از کام صدف صادق بود
در شکار گُهر نادره ناکام نبود
(خاکسار، ۱۳۷۲: ۵۱)

راهزن نزدیک و ره ناآشنا مقصد بعید
کاروان را کاروان سالار دوراندیش نیست
(همان: ۴۷)

۱۱. تفریق

«تفریق، در لغت پراکنده کردن است؛ و در اصطلاح، آن است که میان دو چیز تفریق کند، بی آن که جمع کرده باشد.» (واعظ کاشفی سبزواری، ۱۳۶۹: ۱۴۱)

آن دم که نام آدم، عاشق نگاشتند
 حوا به یک طرف شد و شیطان به یک طرف
 یاقوت و لعل و آنچه به بازار عالم است
 بگذار یک طرف، لب خندان به یک طرف
 (خاکسار، ۱۳۷۲: ۶۹)

۱۲. استدراک

«صنعت استدراک در حقیقت، نوعی از مدح شبیه به ذم است و آن را در کتب بدیع چنین تعریف کرده اند که: شاعر بیتی را آغاز نهد به الفاظی که پندارند هجو است، پس استدراک کند و به مدح باز آید» (همایی، ۱۳۸۳: ۳۰۶)

عاشق کشی از دیده شهلاي تو پیداست
 خون خوارگی از لعل شکرخوای تو پیداست
 دامن که پریشان کن دل‌هایی و این راز
 زآشفتگی زلفِ سمن‌سای تو پیداست
 (خاکسار، ۱۳۷۲: ۱۶)

۱۳. حُسن مطلع

«آن است که مطلع قصیده و غزل یا مقدمه و پیش درآمد مقاله و خطابه و سخن‌رانی را چندان شیوا و مطبوع و دل‌پسند بیاورند که شنونده را برای شنیدن باقی سخن نظم یا نثر تشویق کند و در طبع و حال او رغبت و نشاط استماع و توجه در گفتار گوینده برافزاید.» (همایی، ۱۳۸۳: ۳۱۸)

دامان چو کنی باز و گریبان بگشایی
 صد روزنه بر روضه رضوان بگشایی
 غنچه‌ات گفت بهنجوا که گریبان چاکي
 بلبل آواز برآورد که دامان پاکي
 (همان: ۱۵)

۱۴. حسن مقطع

«که آن را حسن ختام نیز گفته اند، آن است که در پایان قصیده و غزل، بیتی شیوا و نیکو بیاورند و همچنین مقاله و سخنرانی را با عبارتی ختم کنند که در روح شنونده و خواننده، اثر خوش و نیک باقی بگذارد، چندان که لذت آن در طبع او بماند.» (همایی، ۱۳۸۳: ۳۱۹)

خاکسارا نه شکرریزی و نه قندفروش شهد شعر تو از آن خسرو شیرین دهن است
زنده بودن به سرافرازی و مردن باعشق معنی زندگی و مرگ درین یک سخن است
(خاکسار، ۱۳۷۲: ۱۲)

۱۵. حس آمیزی

«در لغت "آمیختن حواس" است و در اصطلاح ادبی آن است که شاعر برای ادراک چیزی از دو حس متفاوت کمک بگیرد. به عبارت دیگر، شاعر در توصیف و تصویر چیزی از حس دیگری که مربوط به شناخت دیگری است، استفاده نماید.» (خان محمدی، ۱۳۸۴: ۱۶۰) آن است که «عمل دو یا چند حس را به هم ربط دهند یا عملی که به یک حس مربوط است به دیگری نسبت دهند.» (اسفندیارپور، ۱۳۸۸: ۱۲۶) «حس آمیزی از محسناتی است که اگر به اندازه در نظم یا نثر به کار رود، بر موسیقی معنوی کلام می افزاید اما زیادت آن از دل نشینی کلام می کاهد و کلام آمیخته با حس آمیزی مثل نت و آهنگ موسیقی است که تکرار زیاد آن باعث خستگی و شنیدن یک یا دوبار آن باعث طرب و فرح است. این آرایه در شعر امروز ایران یک ویژگی مثبت به حساب می آید، خصوصاً اقبال شاعران باریک بین به آن در دهه های اخیر در خور توجه است.» (همان: ۱۲۷)

گرچه نمی کند عیان چهره خویش در چمن با همه غیبتش بود راز حضور رنگ و بو
(خاکسار، ۱۳۷۲: ۱۴)

خاکسارا حُسن خطّ و خال شعر از مهر اوست آن که در وصفش چه شیرین شور برپا کرده ای
(همان: ۲۵)

۱۶. حُسن اختراع

«آن را "سلامت اختراع" نیز گویند، آن است که متکلم معنی غریبی را اختراع نماید که دیگری بر وی سبقت نگرفته باشد و در نزد ذوق سلیم مطبوع آید.» (شمس‌العلمای گرکانی، ۱۳۷۷: ۲۲۶)

خاکسار در حقّ فارابی و شیخ شهاب الدّین سهروردی گوید:

در کجایند ابن سینا و ابوریحان ما نامی از آموزگار ثانی فاراب نیست
(خاکسار، ۱۳۷۲: ۶۷)

شادمان در ظاهرند این پیرهای نوجوان شاب شیخ آسا فراوان است، شیخ شاب نیست
(همان)

۱۷. حُسن تعلیل

«این صنعت چنان است که متکلم برای امری علّتی ذکر نماید که در واقع علّت او نباشد، بلکه علّت دیگر باشد یا علّت معلوم نباشد.» (تقوی، ۱۳۱۷: ۲۱۶) آن است که «برای چیزی سبب و علّتی ذکر نمایند که مناسبتی لطیف داشته باشد و بعضی ادبا شرط کرده‌اند که علّت حقیقی نباشد.» (شمس‌العلمای گرکانی، ۱۳۷۷: ۲۳۳)

بنمایی اگر آن بر و بالای پرندی بال و پر هر مرغ غزل خوان بگشایی
(خاکسار، ۱۳۷۲: ۶۱)

سکه شوق از طلای غرب زرین شد که بود آن قمر رخشنده از این شمس تابان، ابهری
(همان: ۵۴)

۱۸. حسن طلب یا ادب طلب

«این صنعت چنان باشد که شاعر در بیت از ممدوح چیزی بخواهد اما به وجهی لطیف و طریق شیرین و در تهذیب الفاظ و معانی بکوشد و شرایط تعظیم نگاه دارد.» (وطواط، ۱۳۶۲: ۳۳ و نجفقلی میرزا، ۱۳۶۲: ۱۹۸-۱۹۷)

گر گدای در میخانه یاریم چه باک به همین است همه شوکت شاهانه ما
(خاکسار، ۱۳۷۲: ۵۲)

۱۹. حُسن نَسَق

آن است که «متکلم چند بیت یا چند سجع از نثر بیاورد که با یکدیگر در کمال اتصال و تناسب و ملایمت باشند و هر یک نیز منفرداً تامّ اللفظ و معنی و مستغنی از اتصال به سابق و لاحق خویش بود و سکوت بر آن مطبوع افتد.» (شمس‌العلمای گرکانی، ۱۳۷۷: ۲۳۸)

ای شاهد شیرین سخن لطفی کن و بگشا دهن تا کهنه مستی همچو من گوید دعایی بیشتر
(خاکسار، ۱۳۷۲: ۳۴)

به سویی بس سیه‌چشمان به سمتی بس سیه‌بختان به هر کنجی صنوبر قامتی با شاخ بی‌بارش
(همان: ۳۱)

۲۰. تجرید

«در بدیع فارسی مرادف خطاب النفس است. یعنی متکلم از نفس خویشتن، یکی را مانند خود، انتزاع کند و او را طرف خطاب خود قرار دهد.» (همایی، ۱۳۸۳: ۲۹۸)

خاکسارا باش تا یک خار را، صد گل دمد خود تو آگاهی ز اعجازی که یزدان می‌کند
(خاکسار، ۱۳۷۲: ۴۶)

خاکسارا چه زنی نیشتریشترم؟ در کلام تو که جز نوش دل‌آرام نبود
(همان: ۵۱)

۲۱. رجوع

«آن را استدراک نیز گویند. آن است که ذکر کنی چیزی را و باز از آن برگردی، از برای نکته‌ای.» (حسینی نیشابوری، ۱۳۸۴: ۲۱۷). «آن چنان است که متکلم نخست امری را ادعا کند، بعد برگردد و خود را تغلیط نماید برای نکته‌ای.» (تقوی، ۱۳۱۷: ۲۶۴؛ زاهدی، ۱۳۴۶: ۴۳۸)

به صد اشتباه کردم ز یکی گناه، توبه دو هزار توبه کردم ز گناه اشتباهی
(خاکسار، ۱۳۷۲: ۴۴)

۲۲. سلب و ایجاب

«آن است که گوینده بخواهد چیزی را به صفتی اختصاص دهد پس آن صفت را از همه مردم نفی، و به جهت ستایش یا نکوهش برای آن چیز اثبات کند.» (هاشمی، ۱۳۸۵، ج ۲: ۳۰۴-۳۰۳). آن است که «متکلم برای اختصاص چیزی به صفتی در اول کلام سلب کند آن وصف را از افراد نوع، پس از آن اثبات نماید برای یک فرد.» (شمس‌العلمای گرکانی، ۱۳۷۷: ۲۵۸)

گیر دانشور اگر کافر شود نبود عجب زاین همه زرقی که در کارش مسلمان می‌کند
(خاکسار، ۱۳۷۲: ۴۵)

بحر عشق ار چند گردابش نباشد بی خطر خاکسارا هر گهر خواهی درین دریا بُود
(همان: ۱۹)

۲۳. کلام جامع

«این صنعت چنان باشد که شاعر ابیات خویش، بی حکمت و موعظت و شکایت روزگار نگذارد.» (وطواط، ۱۳۶۲: ۸۱؛ رادویانی، ۱۳۶۲: ۱۳۱-۱۳۰). آن است که «شاعر در بیت خود حکمتی و موعظتی بیان کند که مناسب مقام بود و آن کس که ارسال مثل را کلام جامع دانسته اشتباه نموده، فرق میان این دو این است که در ارسال مثل، مثلی در پاره‌ای از بیت بیاورند و کلام جامع حکمت و موعظه است که در یک بیت کامل ذکر نمایند.» (نجفقلی میرزا، ۱۳۶۲: ۲۰۲) آن است که «بیتی یا جمله‌ای در طی سخن بیاورند که از باب حکمت و پند و سایر مطالب حقیقیه و به منزله مثلی باشد.» (شمس‌العلمای گرکانی، ۱۳۷۷: ۲۹۶)

آدمی آلوده دامن شد پری پاکیزه خوی غُذر این تقصیر را گویند شیطان ابهری
(خاکسار، ۱۳۷۲: ۵۵)

از خروسی کم نئی آخر تو هم بانگی بر آر چون سروش نیمه شب‌ها نای پیغامی بزن
ای جوانمرد از جوانمردان عالم شرم کن از سر مردی درین عالم تو هم گامی بزن
(همان: ۸۱)

۲۴. مذهب فقهی (تشبیه تمثیل)

«این صنعت چنان است که تشبیه نمایند جزیی را به جزیی دیگر در یک معنایی، تا ثابت شود حکم دوّمی برای اولی و این طریقه را فقها قیاس نامند چنان که اهل میزان تمثیل نامند.» (تقوی، ۱۳۱۷: ۲۸۳) «مذهب فقهی در حقیقت استدلال تمثیلی است؛ یعنی: آوردن مثال برای اثبات چیزی. مذهب فقهی خیال‌انگیز و شاعرانه است و جزو علم بیان؛ اما بعضی از علمای بدیع آن را از ترفندهای بدیعی دانسته‌اند. مذهب فقهی بسیار زیباست و عواطف را کاملاً تجسم می‌بخشد و در اذهان تأثیر می‌گذارد.» (وحیدیان کامیار، ۱۳۷۹: ۱۵۲)

خلقت کعبه مقدر به تولای تو شد
تو قضائی و چه کارست به تقدیر تو را؟
(خاکسار، ۱۳۷۲: ۷۴)

گر دمد سبزه عشق از دل ما، نیست عجب
رسته در سینه بس سنگ، گیاهی، گاهی
(همان: ۴۸)

عشق بود از ابتدا سرّ معمّای حیات
هیچ عاشق بهره‌ای جز عشق ازین سودا نبرد
(همان: ۹۸)

۲۵. هزل (الهزل الذی یراد به الجدلّ)

«شوخی که به آن جدّ اراده کنند، آن است که گوینده مقصود خود را به صورت شوخی درآورد.» (زاهدی، ۱۳۴۶: ۴۶۵؛ حسینی نیشابوری، ۱۳۸۴: ۱۸۱) «آن چنان است که ایراد کند متکلم مقصود خود را اعمّ از (مدح یا ذمّ، غزل، شکوه اعتذار، سؤال و غیر این‌ها) به سیاق هزل.» (تقوی، ۱۳۱۷: ۲۷۶)

یار ما را تا به اوج مقصد لاهوتیان
شهر پیر مُغان بُرد و فضاپیما نبرد
(خاکسار، ۱۳۷۲: ۴۹)

درگوش آن که از همه بگسسته غیر دوست
تلقین شیخ و وسوسه اهرمن یکیست
(همان: ۴۰)

رندی آموز و قلندر شو و موساز دراز ریش و پشم تو چو عقل تو مگر کم شده است؟
 کوری آموز به غمّازی و دل خوش می‌دار که ز نور بصر اهل نظر کم شده است
 (همان: ۲۶)

۲۶. تلمیح:

«تلمیح در لغت یعنی به گوشه چشم اشاره کردن؛ و در اصطلاح بدیع آن است که گوینده در ضمن کلام خویش به داستانی یا مثلی یا آیه و حدیثی معروف اشاره کند.» (همایی، ۱۳۸۳: ۳۲۸) به عبارت دیگر اگر با شنیدن یا دیدن بیت یا عبارتی، داستان، آیه و حدیث، واقعه‌ای تاریخی و اساطیری را به یاد آوریم آرایه تلمیح حاصل می‌گردد.

تلمیح به قصه نمرود و ابراهیم نبی(ع):

پیش هر نمرود باید بود مانند خلیل صبر بر جبر ستمکاران که را باشد دلیل؟
 (خاکسار، ۱۳۷۲: ۵۹)

تلمیح به قصه قرآنی یوسف و زلیخا:

یعقوب امیدوار و زلیخا در انتظار در خواب رفته یوسف کنعان به یک طرف
 (همان: ۷۰)

۲۷. تضمین:

جلال‌الدین همایی در کتاب «فنون بلاغت و صناعات ادبی» در رابطه با صنعت تضمین در شعر می‌نویسد: «تضمین از آرایه‌های ادبی و به معنی آوردن آیه، حدیث، یا سخن مشهور در بین سخن است. همچنین، اگر شاعر، تمامی مصراع یا بیتی را از شاعری دیگر در سخن خود بیاورد، تضمین خوانده می‌شود. اگر شاعر یا نویسنده‌ای مثلی را که پیش از وی رواج داشته، در میان نوشته یا سروده خود بیاورد نیز تضمین خوانده می‌شود.» (همایی، ۱۳۸۳: ۲۱۷)

صنعت تضمین با ایجاد تنوع، به آرایش سخن کمک می‌کند. همچنین، تضمین پدیدآورنده‌ی ایجاز در سخن است و آگاهی شاعر را از قلمروهای گوناگون کلام نشان می‌دهد. در زمانی که

شاعر، سخن یا شعر معروفی را تضمین کند، معمولاً نام سراینده یا گوینده نوشته نمی شود. اما اگر شعر یا سخن مشهور نباشد، عموماً نام سراینده یا نویسنده سخن نیز ذکر می گردد. تضمین هنری یا تضمین طبیعی در نهایت ایجاز، انجام می پذیرد.

اولین حرف به سرلوحهٔ خلقت خط توسط معنی «لم یلد» و «یولدی» و «لولاکی»

(خاکسار، ۱۳۷۲: ۱۵)

عارفان گویند: «بنما صبر تا یابی مُراد» «صبر مفتاح فرج» باشد ولی «صبر جمیل»

(همان: ۵۹)

نتیجه‌گیری

با تفحص در اشعار خاکسار ابهری - به ویژه غزلیات او - می‌توان دریافت که وی با تأسی از کتب بدیعی فارسی و عربی و شعرای بدیع سرای پیشین، در آفرینش آرایه‌های ناب بدیعی معنوی، نظیر: ابداع، ارسال المثل، انسجام، ایهام تضاد، ایهام تناسب، تلمیح، تضمین، استدراک، حُسن مطلع، حُسن مقطع، مراعات نظیر، اسلوب معادله، تبیین و تفسیر، تجاهل العارف، تردید، تفریق، تجرید، حُسن اختراع، حُسن تعلیل، حُسن طلب، حُسن نسق، رجوع، کلام جامع، مذهب فقهی (تشبیه تمثیل)، الهزل الذی یراد به الجّد و... کوشیده، که غزلیات وی از این حیث از زیبایی و برجستگی خاصی در میان شعرای صنعت‌پرداز و بدیع‌سرا برخوردار شده باشد. با تأمل در غزلیات خاکسار، می‌توان دریافت که باریک‌اندیشی، تصویرآفرینی و جلوه‌های زیبایی شناختی دانش بدیع، به‌ویژه بدیع معنوی، به تبعیت از شعرای بدیع سرای پیشین و معاصر خود و بخصوص مطالعه کتب بدیعی فارسی و عربی، از ویژگی‌های شعرای خاکسار ابهری است. با مطالعه غزلیات شاعر، احساس می‌شود که وی در نقش یک محقق برجسته علوم بدیعی و بلاغی، هنگام سرودن غزلیات خویش به اکثر کتب بدیعی فارسی و عربی نظر داشته و به نوعی سعی کرده است که متناسب با آرایه‌های بدیعی معنوی به کار رفته در آن آثار، اشعاری از خود خلق کند. تصویرآفرینی خاص خاکسار ابهری و کاربرد آرایه‌های بدیعی، که بسامد قابل تأملی را در اکثر آرایه‌های لفظی و معنوی نشان می‌دهد، در مقایسه با دیگر شاعران باریک‌اندیش و صنعت‌پرداز، قابل اهمیت است به گونه‌ای که شاعر از تمامی ظرایف و دقایق ادبی در نقش یک شاعر تصویر آفرین و بدیع‌سرا، به نحو احسن استفاده نموده است.

فهرست منابع و مآخذ

- ۱- اسفندیارپور، هوشمند، (۱۳۸۳)، *عروسان سخن، نقد و بررسی اصطلاحات و صناعات ادبی در بدیع*، تهران: فردوس، چ سوم.
- ۲- برقعی، سید محمدباقر، (۱۳۹۱)، *سخنوران نامی معاصر ایران*، جلد ۲، قم: نشر دارالعلم، چاپ سوم.
- ۳- تقوی، نصرالله، (۱۳۱۷)، *هنجار گفتار در فن معانی و بیان و بدیع فارسی*، تهران: چاپخانه مجلس، بدون نوبت چاپ.
- ۴- حسینی نیشابوری، (۱۳۸۴)، *امیر برهان الدین عطاءالله محمود، بدایع الصنائع*، مقدمه و تصحیح: رحیم مسلمانیان قبادیانی، ویرایش: ناصر رحیمی، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، چ اول.
- ۵- خاکسار ابهری، غلامعلی، (۱۳۷۲)، *کهنه خرابات*، تهران: انتشارات دیهیم با همکاری انتشارات گوتنبرگ، چ اول.
- ۶- خان محمدی، محمدحسین، (۱۳۸۴)، *علم بدیع آشنایی با آرایه های سخن*، قم: انتشارات مهر امیرالمومنین، چ اول.
- ۷- رادویانی، محمد بن عمر، (۱۳۶۲)، *ترجمان البلاغه*، به تصحیح و اهتمام: پروفیسور احمد آتش و انتقاد استاد ملک الشعراء بهار، تهران: اساطیر، چ دوم.
- ۸- رازی، شمس الدین محمد بن قیس، (۱۳۶۰)، *المعجم فی المعاییر اشعار العجم*، به تصحیح: محمد بن عبدالوهاب قزوینی، با مقابله با شش نسخه خطی قدیمی و تصحیح: مدرس رضوی، تهران: زوار، چ سوم.
- ۹- رامی تبریزی، شرف الدین حسن بن محمد، (۱۳۸۵)، *حقایق الحدائق، علم بدیع و صنایع شعری در زبان پارسی*، تصحیح: سید محمد کاظم امام، تهران: دانشگاه تهران، چ دوم.
- ۱۰- رجبی، حسن، (۱۳۹۸)، *تنظیم، تحلیل و تدوین آثار منظوم خاکسار ابهری*، رساله دکتری، زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی.

- ۱۱- زاهدی، زین‌الدین جعفر، (۱۳۴۶)، *روش گفتار علم‌البلاغه معانی و بیان و بدیع*، مشهد: چاپخانه دانشگاه مشهد، بدون نوبت چاپ.
- ۱۲- شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۸۶)، *صور خیال در شعر فارسی*، تهران: آگه، چ یازدهم.
- ۱۳- شمس‌العلمای گرکانی، حاج محمدحسین، (۱۳۷۷)، *ابدع البدایع*، به اهتمام: حسین جعفری، با مقدمه جلیل تجلیل، تبریز: احرار، چ اول.
- ۱۴- شمیسا، سیروس، (۱۳۷۶)، *نگاهی تازه به بدیع*، تهران: فردوس، چ نهم.
- ۱۵- فخمی، آفاجان، (۱۳۷۴)، *تاریخ ابهر*، زنجان: زنگان.
- ۱۶- موسوی، میر نعمت‌الله، (۱۳۸۲)، *فرهنگ بدیعی (شرح بیش از ۹۰۰ اصطلاح از بدیع و بیان و معانی)*، تبریز: احرار، چ اول.
- ۱۷- نجفقلی میرزا (آقا سردار)، (۱۳۶۲)، *دُرّه نجفی در علم عروض و بدیع و قافیه*، به تصحیح و حواشی حسین آهی، تهران: کتاب‌فروشی فروغی، چ اول.
- ۱۸- نشاط، سید محمود، (۱۳۴۲)، *زیب سخن یا علم بدیع فارسی*، جلد دوم، تهران: شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران.
- ۱۷- واعظ کاشفی سبزواری، کمال‌الدین حسین، (۱۳۶۹)، *بدایع الافکار فی الصنایع الاشعار*، ویراسته و گزارده میرجلال‌الدین کزازی، تهران: مرکز، چ اول.
- ۱۸- وحیدیان کامیار، تقی، (۱۳۷۹)، *بدیع از دیدگاه زیبایی‌شناسی*، ویراستار: رضا انزابی‌نژاد، تهران: دوستان، چ اول.
- ۱۹- وطواط، رشیدالدین محمد کاتب بلخی، (۱۳۶۲)، *حدائق السحر فی دقائق الشعر*، تهران: طهوری، چ اول.
- ۲۰- هاشمی، احمد، (۱۳۸۵)، *جواهر البلاغه*، ترجمه و شرح: حسن عرفان، قم: نشر بلاغت، جلد دوم، چ ششم.
- ۲۱- همایی، جلال‌الدین، (۱۳۸۳)، *فنون بلاغت و صناعات ادبی*، تهران: هما، چ بیست و دوم.